

« سر شخص عجبی رفت کلاه عجبی »

قضائی یزدی : آقا عبدالرحیم (۱) متخلص به قضائی از شعرای زبان آورهنر آفرین یزد می باشد وی با عبدالرضا خان حاکم معروف یزد معاصر ومداح او بوده است . در تاریخ یزد تألیف مرحوم آیتی و نیز تاریخ یزد نگارش مرحوم مهندس طاهری ذکری از سال ولادت و وفات او نشده است تنها دوه ژلف، مذکور بنقل ایباتی از او اکثفا کرده اند اما واقی یزدی گرد آورنده میکند (۲) که با قضائی معاصر بوده است به همدمی ومصاحبت با شاعر اشارت می کند و پدرش را کاشانی می داند که از کاشان به یزد سفر کرده و پس از آن گوینده نامدار در این دیار تولد یافته است واقی در توصیف قضائی چنین می نویسد: « اسم شریفش آقا عبدالرحیم وطور سخنوری را هم ثانی کلیم . اصلش از دارالمؤمنین کاشان ولکن والد ایشان در عنفوان شباب بدارالعباده یزد آمده تأهل اختیار وبه مشکی بافی (۳) مدار می گذراند لهذا تولدش در این دیار ونهال قابلیتش در

۱ - مرحوم مهندس طاهری در تاریخ یزد نام او را با شتهام محمد صادق دانسته است ، رضا قلی خان هدایت نیز در مجمع الفصحاء نام او را محمد صادق و حرفه او را شعر بافی ذکر کرده و تنها پنج بیت ، از چند غزل قضائی را نقل نموده است ، رجوع شود به تاریخ یزد نگارش مهندس احمد طاهری چاپ گلپهار یزد صفحه ۱۳۳ - ۱۳۵ و مجمع الفصحاء جلد پنجم بکوشش مظاهر مصفا صفحه ۸۹۲ .

۲ - نسخه خطی موجود در کتابخانه وزیری یزد .

۳ - مشکی نوعی پارچه نخی سیاه رنگ براقی بوده است که باوسائل مخصوص بافته میشود و بسیار هم با دوام بوده است و اکثر بانوان متعین بعنوان چادر از آن استفاده می کرده اند ، نوعی دیگر از آن موسوم به (جیم) بود که پیش از بکار گرفتن ماشینهای خود کار برقی ، بافتن آن در یزد و اکثر توابع آن رواج داشت و تا زمانی که نگارنده به خاطر دارد اجرت بافتن هر متری از آن ۲ تا ۳ ریال بود و هر کار گرد دست باف « شعر باف » در روز بطور نسبی حداقل ۶ وحد اکثر ۱۰ متر از این نوع پارچه می بافت و بیشتر افراد طبقات عادی بجای شلوار از آن استفاده میکردند .

این گلزار هم آغوش بر و بار گردیده نظر با استعداد فطری همواره با ارباب دانش هم نشین و از خرمن صحبت صاحبان کمال خوشه چربن است ، جوانی است نیک از اهل دل و بدل نزدیک ، بخوش حالی و ظرافت مشهور و از خورده بینی از شیوه نامرضیه خود بینی دور ، خوش طبع ، بذله گوی ، بلند قامت ، نیکو خوی طبیعت چون قدش بلند و نظمش چون قامتش دلپسند میل خاطرش به پری رویان و باشاهد پیمانهاش عهد و پیمان . تار طرب به مضراب سرانگشت و قوفش نوا ساز و زمزمه عودش بانوا سنجان گلشن فردوس هم آواز طبیعتش بر بستن همه اقسام نظم قادر و کیفیت مذاقش از مضمون این رباعی که در وصف خویش به رشته نظم کشیده ظاهر است :

رباعی

آنم که نبوده با کسم ناسازی

نه مفسدیم پیشه و نه غم سازی

دارم به چهار چیز اول شین میل

شطرنج و شراب و شمر و شاهد بازی !!!

در اوائل عمر و جوانی به نیکنامی معروف و به پاکدامنی موصوف ، رفته رفته با ارباب جاه و مناصب که روز و شب در لهو و لعب و عیش و طربند تغییر احوال او را سبب و باعث ارتکاب انواع معاصی و جرأت باعتراف بلکه افتخار باین مطلب گردید ! ! باری مادام الحیات با حقیرش الفت و محبت و در مجالست و مخالطت لازمه ادب و یگانگی را رعایت مینمود دیوانش بدقت ملاحظه شد در قصیده اشعار شیرین و در غزل ابیات نمکین دارد اما بنظر حقیر عقایدش متین - ترا و اشعارش رنگین تر است ، بالجمله قریب به پنجاه سال عمر یافت و حال التحریر تقریباً چهار سال است که به عالم باقی شتافت (۱)

دو نسخه مختلف خطی از دیوان قضائی در کتابخانه وزیر یزد موجود

۱ - رجوع شود به تذکره میکده نسخه خطی موجود در کتابخانه وزیر یزد صفحه ۲۲۷-۲۳۰ آقای احمد گلچین معانی سخنور و محقق معاصر با خط خود عباراتی منقول از حدیقه الشمره به مقدمه تذکره میکده افزوده اند و با استناد آن سال اختتام تحریر تذکره فوق را ۱۲۶۲ و زمان وفات مؤلف را بسبب ابتلا به بیماری و با یک ماه پس از آن دانسته اند و متذکر شده اند که وامق در ابتداء ساقی و سپس وامق تخلص می کرده و چنان که خود گفته است بالغ بر پانزده هزار بیت شعر نیز به رشته نظم کشیده است .

است که در هیچکدام به شرح احوال شاعر اشارتی نرفته است (۱) اشعار وی شامل قصاید محکم و بلیغ و غزلیات نغز و قطعات و رباعیات و بعضی هزلیات است، قصائد او اغلب در مدح عبدالرضا خان و آمیخته با مبالغه و اغراق و در بعضی موارد غلو مییابد، عبدالرضا خان فرزند محمد تقی خان و از جمله فرمانداران وولات عادل و متمین و صاحب حسب و نسب و غیرتمند یزد است و محاربانش با شاهزاده محمد ولی میرزا بسیار شهرت دارد وی در این محاربات همواره قهرورز بود و سرانجام شاه قاجار باضطرار فرمان حکومت یزد را بنام او صادر کرد (۲) اما چندی بعد با نیرنگ و دسیسه عباس میرزا از راه کرمان عازم خراسان شد و هنگام تشریف به حرم شریف رضوی (ع) به سرنوشت شومی که او را تهدید می کند حقوق یافت ولی تحصن اختیار نکرد و پس از خروج از حرم مقدس به دستور عباس میرزا دستگیر و روانه تهران شد و بوسیله تنی چند از شاهزادگان قاجار و زنان حرمسرای قاجاری بوضعی قبیح بقتل رسید، در تاریخ جامع جعفری که در سال گذشته با اهتمام آقای ایرج افشار نویسنده نامبر در معاصر چاپ و منتشر گردیده به جریان قتل و سرانجام کار عبدالرضا خان اشارتی نشده است اما مرحوم آیتی که نسخه خطی جامع جعفری را هم مطالعه کرده است با شگفتی این نکته را یاد آوری می کند و عاقبت کار عبدالرضا خان را چنانکه مذکور افتاد نقل می نماید (۳) بهر حال قضائی در دستگاه (خان دوران) عزتی و حرمتی تمام یافت و اغلب آثار نغز و ابیات منسجم خود را در ستایش ممدوح بزرگوار و صاحب داعیه خویش پرداخت که اکنون در دست است. وفات قضائی در سال ۱۲۴۴ هجری قمری اتفاق افتاد و چنانکه مؤلف تذکره میکند بیان میکند در اثنای مرگ نزدیک به پنجاه سال از عمرش گذشته بود بنابراین محاسبه

- ۱ - يك نسخه بخط میرزا اسماعیل شیرازی است که استنساخ آن در سال ۱۲۴۶ هجری قمری پایان یافته و متعلق است به خاندان مرحوم شیخ محمد مال میری، آقای وزیري مؤسس کتابخانه وزیري یزد تمام آنرا استنساخ کرده اند و یک کتابخانه اهداء نموده اند و من بیشتر ابیات منقول از قضائی را از آن نقل کرده ام نسخه دیگر دیوانی است که محرران نامعلوم می باشد و بخط نستعلیق بسیار زیبا تحریر یافته و تاریخ تحریر آن چنانکه در صفحه ۲۸ مسطور است شعبان المعظم سنه ۱۲۵۶ هجری قمری می باشد البته اشعاری از سعدی، هاتف اصفهانی حتی مرثی محشم کاشانی را هم در ابتدای آن کاتب نقل کرده است.
- ۲ - فرمان مذکور در ذیقعد ۱۲۴۳ صادر گردیده و متن آن در تاریخ جامع جعفری چاپ انجمن آثار ملی صفحه ۶۷۱-۶۷۲ مندرج است.
- ۳ - رجوع شود بتاریخ یزد - تألیف مرحوم آیتی صفحه ۳۸۶-۳۸۷.

باید سال ولادت شاعر را در خلال دهه آخر قرن دوازدهم هجری فرض کرد .
فدائی یزدی فرزند وامق یزدی « مولف تذکره میکده » قطعه‌ای در
تاریخ وفات قضائی انشاء کرده که در ذیل نقل می‌گردد :

قضائی آنکه اندر خطه یزد چو فردوسی بد اندر کشور طوس
بگام شعر چندان پایه ، او که صد شعراش برپا میزدی بوس ،
بهر نوع از سخن خاصه قصیده دبیر کلک او می بود ما نوس ،
غرض بشتافت سوی دار باقی چو او از دار فانی گشت ما یوس ،
نوشت از بهر تاریخ وفاتش ، فدائی و کز قضائی حیف افسوس « (۱) »
در اینجا باستناد دیوان خطی میرزا اسماعیل شیرازی ابیاتی از قضائی
نقل میکند :

گناهی که مپرس !

زده راهم به نگاهی که مپرس رهن چشم سیاهی که مپرس
به پریشانی حال دل ، من آن دوزلف است گواهی که مپرس
سر زده گرد رخس سبزه خط رشته زین باغ گیاهی که مپرس
چند پرسی که از این ره بکجا ؟ میروم بر سر راهی که مپرس ،
دارم از هجر تو یا مرغ سحر همه شب ناله و آهی که مپرس ،
بهر دفع غم گردون ما را هست میخانه پناهی که مپرس ،
توبه کرده است قضائی از می راستی کرده گناهی که مپرس (۲)

در هجوبخیلی گوید :

ای آنکه ز طبع تست دریا در رشک وز رشک کف تو ابر میبارد اشک
بردی گرو از حاتم طائی ز کرم شرمنده بخشش تو ام یعنی کشک !!
وقتی دختر یکی از اشراف را که نامش خورشید بود جهت یکی از
شاهزادگان قاجار تزویج کردند او را باشکوه و جلال از یزد به مازندران بردند
از قضا در آن روز افزون از حد در یزد برف و باران بارید که « چشمی ندیده بود »
شاعر بدین مناسبت قطعه زیر را انشاء کرده است .
داند که ره بدر نتوان کرد در جهان آنکس که پی به کجروی آسمان برد
هر چیز را درست نبیند به جای خویش برگیرد از عناد و بدیگر مکان برد
باران و برف را فکند در دیار یزد ، خورشید راه خطه مازندران برد
از جمله غزلهای نغز و بلیغ قضائی غزلی است مردف بردیف « عجیبی »
که یکصد و ده سال پس از درگذشت گوینده خاطرهای شیرین هم آفرید بدین
مناسبت در پایان سخن آنرا نقل می‌کنم .

۱ - رجوع شود به تذکره میکده ، نسخه خطی موجود در کتابخانه وزیری

یزد صفحه ۲۳۰ . ۲ - رجوع شود به همان نسخه خطی صفحه ۱۱۲ .

(نگاه عجیبی)

گشت با يك نكهم، چشم سیاه عجیبی
 ساغر باده بدست تو صنم دانی چیست
 زاهدی را بره می‌کده دیدم گفتم
 روز وشب لرزدازان آینه رخسار دلم
 گشت از لشکر خط کشور حسنت تاراج،
 یا رب آباد بود تا به ابد دیر مغان
 گوید از باده قضائی شده ام تا غم وهست
 نزدیک به چهل سال پیش از این در منزل مرحوم سید علی افصح زاده واقع
 در قریه بنادک سادات بمناسبت ازدواج مرحوم سید مهدی خردمند و مرحوم
 دکتر سید کاظم ریاضی جشن بسیار با شکوهی برپا بود که در آن اکثر رجال
 مشهور و اعیان یزد شرکت داشتند از جمله چند تن از اصحاب عمائم و ارباب
 حقائق که به پیروی از شرائط زمان از سر میل و واقع بینی کلاه لبه دار پوشیده
 بودند، باقتضای حال در آن مجلس نیز حضور داشتند.

حجة الاسلام وزیرى مؤسس کتابخانه وزیرى یزده آقای سید علی ریاضی
 یزدی سخن گستر نامدار معاصر که در آن روز کار جوانی نخواستہ بود تکلیف
 میکند در استقبال این غزل دل انگیز قضائی غزلی انشاء کند، آقای ریاضی
 از روی ارتجال اشعاری می‌سراید که موجب ابتهاج و تحسین و اعجاب حضار
 می‌گردد و همچنین قدرت طبع گوینده را در حدائق سن بخوبی نشان
 میدهد (۱) اکنون آن غزل نغز و زیبا را بعنوان حسن ختام نقل میکنم.

« سر شخص عجیبی رفت کلاه عجیبی »

رست بر کرد لب خط سیاه عجیبی
 لاف هم چشمی با چشم تو میزد نرگس
 دل که همراه صباح به خم زلف تو رفت،
 چه رفیق عجیبی بود و چه راه عجیبی
 عاقبت لشکر خط کشور حسن تو گرفت،
 فتح ملک عجیبی کرد سپاه عجیبی
 مفتی شهر بسر هشت کلاه لبه دار
 سر شخص عجیبی رفت کلاه عجیبی
 زلف بر روی میفشان که ریاضی گوید
 زیرا بر عجیبی گم شده ماه عجیبی

۱ - آقای ریاضی در سنین صباوت و شہاب به لباس طلاب علوم دینی ملبس
 بودند و در میان افراد فامیل بر خلاف آنچه در شناسنامه ایشان مندرج است بنام
 « قضائی » شهرت داشتند و هنوز هم نزدیکان و بستگان بادت گذشته ایشان را
 « قضائی » مخاطب قرار می‌دهند.